**این جزوه صرفا جهت مباحثات روزانه است**

**باسمه تعالی**

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری **چهارشنبه : 24/09/1395**

**13950924- احتمالات دیگر در تبیین علیت رفع القلم**

**خلاصه درس**

استاد محترم در ادامه تبیین روایت ابی البختری در رابطه با علیت رفع القلم دو احتمال دیگر را مطرح می­نمایند. در ادامه ایشان دیدگاه مرحوم اصفهانی; و نیز نظر حضرت امام; نسبت به ارتباط فقرات این روایت با یکدیگر را بیان می­نمایند. در پایان استاد معظم اشکال مرحوم اراکی; به بیان شیخ;را بیان کرده و آن را می­پذیرند.

بحث ما در بیان حدیث ابی البختری بود که عباراتی از شیخ; در رابطه با علیت رفع قلم برای ما قبل آن بیان گردید. ما نسبت به این عبارت توضیحاتی دادیم که برگرفته از کلمات مرحوم اصفهانی; بود. از آنجا که به نظر ما توضیحات ایشان تام­ نیست، در این جلسه عبارت شیخ; را به نحو دیگری توضیح خواهیم داد. سوال این بود که چرا مرحوم شیخ; **رفع القلم** را علت برای **عمد الصبی و خطأه** **واحد** قرار نداده بلکه آن را علت **تحمله العاقله** دانسته است. به نظر می­رسد آنچه که موجب شده، شیخ این روایت را چنین معنا کند این است که احکامی که بر عمد صبی بار می­شود برخی به ملاک مواخذه و برخی به ملاک مواخذه نیستند، اما از آنجا که شیخ; **رفع القلم** را به معنای مواخذه می­گیرد، در اینجا **رفع القلم** نمی­تواند علت مطلق **عمد الصبی و خطاه واحد** قرار بگیرد زیرا همان طور که گفته شد **عمد الصبی و خطاه واحد** اختصاص به احکام به ملاک مواخذه، ندارد. بله اگر ما **عمد** **الصبی و خطاه واحد** را نسبت به مورد خود ( یعنی باب جنایات ) در نظر می­گرفتیم در این صورت اشکال نداشت که **رفع القلم** علت آن قرار بگیرد، اما از آنجا که شیخ; مفاد آن را مختص به باب جنایات ندانسته و مفاد آن را کلی می­گیرد، در این صورت نمی­تواند معلول **رفع القلم** شود.

**احتمالات دیگر در تبیین علیت رفع القلم**

ما سابقا می­گفتیم عمدالصبی و خطاه واحد و رفع القلم یکی امر بوده و بین آنها اثنینیت و علیت و معلولیتی وجود ندارد. آن کلام سابق ما برگرفته از فرمایش مرحوم اصفهانی; در حاشیه مکاسب بود. ولی ممکن است بگوییم این کلام صحیح نبوده و در مقام علیت و معلولیت و اثنینیت وجود دارد. وجوه مختلفی به ذهن بنده خطور کرد که تنها دو احتمال از آنها که با عبارت­های شیخ; سازگارتر است بیان می­گردد.

احتمال اول: معنای رفع القلم به این معنا نیست که مواخذه برداشته می­شود بلکه به این معناست که قلم ملائکی که معصیت­های شخص را در نامه اعمال او ثبت می­کنند و به عبارت دیگر قلم کتابت سیئات برداشته می­شود. نتیجه رفع قلم کتابت سیئات این است که احکامی که سیئات دارند، بار نمی­شوند. به همین جهت می­توان گفت قلم مواخذه سبب مواخذه است و لذا علیت در مقام درست خواهد بود.

توضیح بیشتر اینکه: بحث در مساله ما نحن فیه بحث استحقاق عقاب است. استحقاق عقاب در صورتی حاصل می­شود که در نامه اعمال شخص سیئه نوشته شود و به عبارت دیگر نوشته شدن گناه علت استحقاق عقاب است[[1]](#footnote-1). معصیتی که انجام می­شود ما دامی که در نامه اعمال شخص نوشته نشود، استحقاق عقاب به

دنبال ندارد. البته توجه به این نکته لازم است که مراد ما این نیست که اگر خداوند این گناهان را در نامه اعمال او نمی­نوشت، او استحقاق عقاب نداشت، بلکه مراد ما این است که خداوند برای شکل دادن به نظام خود، چیزی شبیه[[2]](#footnote-2) نظام انسانی طراحی نموده است، و همانطور که در نظام انسانی تا پرونده­ای نبوده و قاضی حکم را در آن پرونده ننویسد، شخص مواخذه نمی­شود، در کتابت اعمال هم تا زمانی که سیئات در نامه اعمال نوشته نشود، احکام مترتب بر آن هم جعل نمی­شود. مثلا شارع فرموده در صورت انجام گناهی ، شخص در روز قیامت مواخذه شده و در دنیا کفاره و قصاص و دیه بر عهده او خواهد آمد. اما تمامی این احکام معلول کتابت سیئات است و تا وقتی که کتابت سیئات نباشد، این احکام مترتب نخواهد شد.

احتمال دوم: مراد از قلم مواخذه خصوص همین مواخذه نشدن باشد؛ در این صورت مانعی ندارد که ما کبری را علت نتیجه قرار دهیم، و ممکن است کبری به نحوی از انحاء علت ثبوتی نتیجه باشد[[3]](#footnote-3). بعضی از کبریات هستند که از کنار هم قرار گرفتن صغریات ایجاد شده­اند؛ مثلا گفته می­شود آقایانی که در این کلاس هستند همه عمامه بر سر دارند، یعنی این آقا عمامه دارد، آن آقا نیز عمامه دارد و... . همه این عمامه بر سر گذاشتن­ها جمع شده و حکم کلی « همه کسانی که در این اتاق هستند معمم هستند» را درست کرده است. در اینجا معمم بودن، علت این نیست که این آقا عمامه بر سر دارد بلکه مجموعه احکام جزئیه­ یک احکام کلیه را درست کرده­اند. اما گاها چنین نیست بلکه حکم روی طبیعت رفته و بعد از آن به افراد سرایت کرده­ است. درست است که ما حکم طبیعت را منحل در افراد دانسته و به آنها سرایت می­دهیم لکن لازمه انحلال حکم بر افراد، انتفاء علیت عرفیه­ در مقام نیست. مثلا اگر گفته شد شیعه علیٍّ هم الفائزون، این قانونی را که خداوند برای شیعیان جعل نمود، ثبوتا علت این می­شود که تک تک شیعه­ها فائز شوند. یعنی حکمی که اولا و بالذات روی طبیعت رفته باشد، می­توانیم جریان حکم بر مصادیق را معلول جریان حکم روی طبیعت قرار دهیم و بگوییم از آنجا که این شخص شیعه است پس فوز نیز بر او مترتب می­شود. به عبارت دیگر حکم در آحاد به نحو علیت ثبوتی جاری خواهد بود. در مساله ما نحن فیه نیز گفته می­شود از آنجا که شارع مقدس طبیعت مواخذه را از صبی برداشته است، همه احکام جزئیه­ای که به مناط مواخذه هستند نیز برداشته می­شود. بنابراین قصاص که یک حکم جزئی بوده و مصداق کلی مواخذه است، از صبی برداشته می­شود، و از آنجا که ثبوت دیه در مال صبی نیز یک حکم جزئی بوده و به مناط مواخذه می­باشد آن نیز برداشته می­گردد[[4]](#footnote-4).

**تبیین روایت در بیان مرحوم اصفهانی;**

مرحوم آیت الله محمد حسین اصفهانی; یک بیاناتی اینجا دارند و می­فرمایند: نه علیت و نه معلولیت شیخ; درست نیست. ایشان وجه دیگری را بیان می­کنند که روح مطلب ایشان با روح مطلب امام خمینی; یکی است البته مرحوم اصفهانی; در اینجا عبارت پردازی­هایی نموده که حضرت امام; به آن عبارت پردازی­ها اشکال می­کنند[[5]](#footnote-5). آقای خویی; نیز همین بیان مرحوم اصفهانی را با حذف متعلقاتش دارند[[6]](#footnote-6). مرحوم اصفهانی; می­فرمایند: **عمد الصبی و خطأه واحد** دو مفهوم دارد، یک مفهوم ایجابی و یک مفهوم سلبی. مفهوم ایجابی آن این است که احکام خطای کبار بر عمد صبی بار می­شود. اما مفهوم سلبی آن این است که احکام عمد کبار بر عمد صبی بار نمی­شود. جمله بعد روایت در واقع توضیح این دو جنبه است، لذا **تحمله العاقله** می­گوید احکام خطای کبار که همان **تحمله العاقله** است بر عمد صبی بار می­شود و **رفع عنه القلم** بیان سلبی روایت می­باشد یعنی عمد کبار بر عمد صبی بار نمی­شود. ایشان بر جنبه ایجابی روایت «منطوق» و بر جنبه سلبی روایت «مفهوم» اطلاق کرده­­اند[[7]](#footnote-7)، که البته این تعبیر ایشان دخالت چندانی در روایت ندارد، لذا اینکه چگونه آن را مفهوم و دیگری را منطوق بگیریم نیازی به این بحث نیست. در صورتی که این قید مفهوم و منطوق را از کلام ایشان حذف کنیم، کلام ایشان درست مطابق نظر مرحوم امام; و آقای خویی; خواهد بود. بنابراین طبق نظر هر سه بزرگوار این روایت دو جنبه و دو مفاد دارد که اجمال جمله **عمد الصبی و خطأه واحد** توسط جملات بعد تبیین و تفصیل داده شده است.[[8]](#footnote-8) [[9]](#footnote-9)

**مردود نبودن کلام شیخ; به سبب نظر مرحوم اصفهانی;**

البته این کلام اصفهانی; نمی­تواند رد کلام شیخ; باشد. زیرا شیخ; در نهایت چنین نتیجه می­گرفت که ما باید **رفع القلم** را به یک معنایی بگیریم که مواخذه­های دنیوی مانند قصاص و دیات را هم شامل شود و در این صورت معنای عام مواخذه، شامل مواخذه بایع و مشتری نسبت به مثمن و ثمن و مواخذه مقرّ نسبت به مقرّ له می­شود[[10]](#footnote-10). اما اگر مواخذه به معنای مواخذه اخروی نباشد، در این صورت این جملات نمی­تواند توضیح جمله قبل باشند. زیرا فرض این است که **عمد الصبی و خطاه واحد** دو جنبه دارد، یعنی از طرفی احکام دنیویه خطای بالغین بر عمد صبی بار می­شود لکن احکام عمد بالغین بر عمد صبی بار نمی­گردد، اما اگر تنها احکام عمد اخروی اراده شده باشد، در این صورت عقوبت اخروی ربطی به این امور مذکوره نخواهد داشت.

مرحوم حایری; در فقه العقود نیز به این نکته اشاره کرده و می­فرمایند: کلام شیخ; با این توضیح رد نمی­گردد[[11]](#footnote-11).

در مقابل، لحن کلام آقای خویی; چنین است که کلام شیخ; با تفسیر مرحوم اصفهانی; رد می­گردد، در حالی که چنین نیست بلکه حتی کلام ایشان تثبیت کلام شیخ; است. چرا که اگر علیت هم منتفی شود این دو با یکدیگر مساوی خواهند بود و تساوی آنها در صورتی صحیح است که مواخذه به معنای مواخذه دنیوی باشد تا بتواند توضیح جمله سابق باشد. به عبارت دیگر شما در اینجا علیت را برداشته و آن را تساوی و توضیح کلام سابق قرار می­دهید، در حالی که با این تقریب شما باز هم کلام شیخ; ثابت می­گردد، چرا که تساوی بین آنها هم تنها در صورتی صحیح است که مواخذه اعم از مواخذه اخروی و دنیوی باشد و این کلام همان مدعای شیخ; می­باشد و تنها نحوه بیان تغییر کرده و اشکال جوهری بر ایشان نیست.

**عدم مواخذه بودن بیع**

در مقام اشکال دیگری مطرح شده که غیر از اشکال مرحوم اصفهانی; است. به نظرم این اشکال اولین بار در کلام آقای اراکی; وارد شده[[12]](#footnote-12) و ابوی حفظه الله هم این اشکال را وارد دانسته­اند[[13]](#footnote-13). اشکال ایشان این است که مجرد مطالبه مثمن از بایع، مواخذه نیست زیرا ممکن است در مقابل مثمن، ثمنی بیشتر از قیمت آن به دست او برسد، بر خلاف اقرار که انسان عوضی را در قبال آن به دست نمی­آورد. لذا به صورت متعارف، خاصیت بیع مواخذه نیست و به همین جهت اگر مراد از مواخذه، اعم از مواخذه اخروی و دنیوی باشد، باز هم شامل بیع نخواهد شد. از همین رو نباید اقرار صبی نافذ باشد اما بطلان معامله صبی را نمی­توان به سبب این روایت اثبات کرد. به نظر ما هم این اشکال وارد است لکن این اشکال با اشکال مرحوم اصفهانی; متفاوت است.

**تبیین روایت در نظر امام خمینی;**

حضرت امام; وجه دیگری را نسبت به این روایت بیان داشته­اند. ایشان می­فرمایند: ممکن است نه علیت و معلولیتی در روایت وجود داشته باشد و نه جمله بعد توضیح جملات سابق باشد بلکه این احتمال در مقام وجود دارد که این دو عبارت، دو حکم جداگانه نسبت به صبی باشند؛ حکم اول اینکه **عمده خطأ تحمله العاقله** یعنی در دنیا احکام عمد بالغین بر عمد صبی بار نمی­شود و حکم دیگر اینکه **رفع عنه القلم** به این معنا که

صبی عقوبت اخروی ندارد[[14]](#footnote-14). بنده در تکمله کلام ایشان عرض می­کنم: گاها موضوعی ذکر شده و در میان احکام عدیده آن موضوع تنها دو حکمی که هیچ ارتباطی به هم ندارند بیان می­شود، مثل اینکه گفته ­شود روز جمعه نماز جمعه واجب بوده و انار خوردن مستحب است. در اینجا گفته می­شود در میان احکام عدیده موضوع، ذکر شدن دو حکمی که هیچ ارتباطی به یکدیگر ندارد، خلاف ظاهر است زیرا مثلا یا باید واجبات بیان گردند و یا باید مستحبات عبادیه بیان شوند. اما مساله **ما نحن فیه** از این قبیل نیست بلکه در روایت لطف­هایی که خداوند در حق صبی نموده، بیان شده است، یعنی خداوند هم در دنیا بر صبی لطف فرموده و احکام تضییقی که بر عمد بالغین وجود دارد، بر عمد صبی بار نفرموده، و هم نسبت به عمد آنها در آخرت عقوبتی نمی­کند. لازمه این کلام چنین نیست که ما **رفع عنه القلم** را به معنای خصوص مواخذه دنیوی بگیریم بلکه می­گوییم اینها دو حکم جداگانه بوده که تنها ارتباطشان این است که هر دو از احکامی هستند که مناط لطف و امتنان بر صبی بیان شده­اند.

بنابراین اینکه مرحوم شیخ; به قرینه این روایت می­فرمایند **رفع عنه القلم** اعم از مواخذه اخروی و دنیویست، صحیح نمی­باشد. بله اگر گفته شود که **رفع القلم** ذاتا دارای یک معنای عامی است (کما اینکه مرحوم نائینی; چنین فرموده) در این صورت کلام حضرت امام; برای رد این احتمال کافی نبوده و باید آن را در جای خود بحث نمود. اما اگر پذیرفتیم که ظهور ذاتی **رفع القلم** رفع مواخذه اخروی می­باشد، لکن به جهت قرار گرفتن این دو فقره در کنار یکدیگر، باید یکی از آنها علت بر دیگری باشد، در این صورت اشکال حضرت امام; وارد خواهد بود، چرا که ممکن است این دو حکم، احکام جداگانه­ای بوده که به جهت امتنان بر صبی بیان شده­ باشند و علیت و معلولیتی بین آنها وجود نداشته باشد. بنابراین روایت **عمد الصبی و خطأه واحد تحمله العاقله و قد رفع عنه القلم** مطلب جدیدی به ما نمی­دهد. برخی گفته­اند که اگر جمله **و قد رفع عنهما القلم** جمله حالیه باشد، این اشکال امام; برطرف خواهد شد و حال آنکه چنین نیست زیرا اگر جمله حالیه باشد معنای آن چنین خواهد بود که شارع مقدس احکام دنیوی صبی را بار نمی­کند و در آن حال ملائک نیز کتابت سیئات ندارند. لازمه حال بودن، علیت و معلولیت نیست لذا اشکال ایشان با حالیه گرفتن جمله مرتفع نمی­شود.

امروز روز هلاکت یزید است لذا حداقل یک لعنی را بیان می­داریم:

**اللهم خص انت او ظالمٍ باللعن منی و ابدأ به اولا ثم العن الثانی و الثالث و الرابع اللهم العن یزید خامسا و العن عبید الله بن زیاد و ابن مرجانه و عمر بن سعدٍ و شمرا و آل ابی سفیان و آل زیادٍ و آل مروان الی یوم القیامه.**

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد**

گرامی می توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه)https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

1. آنچه که در نامه اعمال نوشته می­شود، استحقاق العقوبت نیست بلکه تحقق المعصیه است. [↑](#footnote-ref-1)
2. البته اینکه واقع نوشتنها چیست و حقیقت آن به چه نحو است را نمی­دانیم. [↑](#footnote-ref-2)
3. اشکالی در علیت اثباتی بودن آن وجود ندارد. [↑](#footnote-ref-3)
4. ما در اینجا به دقت­های عقلیه کاری نداریم یعنی اینکه آیا نسبت طبیعت به افراد، اب و ابناء است یا آباء و ابناء مربوط به بحث ما نیست بلکه بحث ما در اینجا عرفی می­باشد. آنچه که مناسبت را تصحیح می­کند، علیت عرفیه است و حتی در صورتی که علیت واقعیه وجود داشته باشد بدون علیت عرفیه کلام صحیح نخواهد بود، زیرا صحیح بودن کلام منوط به این است که عرف آن را صحیح بداند. بنابراین ما می­توانیم طبیعت کلیه را عرفا علت دانسته و بگوییم شارع مقدس مواخذه را از صبی برداشته پس در نتیجه حکم قصاص و حکم دیات را برداشته است چون مقتضای فاء تفریعی که در حدیث آمده چنین می­باشد و عرف بین ثبوت کبری و ثبوت نتیجه فاء تفریع به کار می­برد.

   به تناسب مباحث عرفی به یاد ماجرایی افتادم، می­گویند مرحوم حضرت امام; به همراه جد ما; در جایی با هم ایستاده بوده و بحث می­کردند، در همان حال یک آقایی که حضرت امام; و جد ما; او را به علمیت نمی­شناختند، به همراه مریدش آمد. حضرت امام; فرمودند: خوب شد این بحث عرفیست لذا از آقا سوال می­کنیم، آن شخص هم فرد عصبانی بود و حضرت امام; نیز این خصوصیت او را می­دانست، اما از آنجا که مرید او به همراهش بود، بر خود مواظبت می­کرد و نمی­خواست در حضور او چیزی بگوید و الا خیلی عصبانی می­شد. آن شخص به جد ما رو کرده و گفت ببینید این آقا چه حرفهایی به ما می­زند. حضرت امام; گفتند سایر آقایان یک سری اوهام دارند اما قلب شما صاف است و حقایق مستقیما از عالم بالا بر قلب شما جای می­گیرد. اما آن شخص به سبب حضور مریدش مجبور شد سکوت کند. [↑](#footnote-ref-4)
5. كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج، ص: 40 [↑](#footnote-ref-5)
6. و التحقيق: أن وجه المناسبة بين قوله عليه السلام: رفع عنهما القلم، و بين قوله عليه السلام: عمدهما خطأ هو أن تنزيل عمد الصبي منزلة خطائه متقوم بأمرين: أحدهما: حكم سلبي، و هو أنه لا يترتب عليه أحكام العمد، و لا يلزم الصبي بشيء من أفعاله. ثانيهما: حكم إيجابي و هو أنه يترتب عليه أحكام الفعل الخطائي، و قد بيّن عليه السلام الأمر الثاني بقوله عليه السلام: تحمله العاقلة، و بيّن الأمر الأول بقوله عليه السلام رفع عنهما القلم، و اذن فلا دلالة في هذه الجملة على أزيد مما دل عليه قوله عليه السلام: رفع القلم عن الصبي حتى يحتلم مصباح الفقاهة (المكاسب)؛ ج، ص: 258 [↑](#footnote-ref-6)
7. يقتضي بالمطابقة إثبات حكم الخطأ، و يقتضي بالالتزام نفي حكم العمد و شبهه حاشية كتاب المكاسب (للأصفهاني، ط - الحديثة)؛ ج، ص: 22 [↑](#footnote-ref-7)
8. بل الظاهر في وجه ارتباط قوله عليه السّلام (و قد رفع القلم عنهما) بما قبله هو أنّ تنزيل العمد منزلة الخطأ يقتضي بالمطابقة إثبات حكم الخطأ، و هي الدّية على العاقلة، و يقتضي بالالتزام نفي حكم العمد و شبهه، و هو جعل القصاص و الدّية في مالهما، فحيث قال عليه السّلام(عمدهما خطأ) فلذا أراد عليه السّلام بيان ما يقتضيه بالمطابقة، فقال عليه السّلام (تحمله العاقلة) و أراد بيان ما يقتضيه بالالتزام فقال عليه السّلام (و قد رفع عنهما القلم) على الترتيب بين الدلالتين. حاشية كتاب المكاسب (للأصفهاني، ط - الحديثة)؛ ج، ص: 22 [↑](#footnote-ref-8)
9. فيمكن أن يقال: إنّجملة تحمله العاقلة و جملة رفع القلم بمنزلة التفسيرينلقوله (عليه السّلام) عمدهما خطأ إذ كون العمد خطأً يتصوّر في موردين: أحدهما: ما يكون للخطإ حكم كباب الجنايات. و ثانيهما: ما يكون ملغىً كالعقود و الإيقاعات و نحوها ممّا لو وقع خطأً لا يترتّب عليه أثر. فأراد المتكلّم أن يفيد الموردين، و تفسيرهمابقوله (عليه السّلام) تحمله العاقلة بالنسبة إلى الأثر الثبوتيّ، وقوله (عليه السّلام) رفع القلم بالنسبة إلى الأثر السلبيّ، فكأنّه قال: عمدهما بمنزلة الخطأ في باب الجنايات، فتحمله العاقلة، و عمدهما بلا حكم في غيرها، و قد رفع القلم عنهما. كتاب البيع (للإمام الخميني)؛ ج، ص: 37 [↑](#footnote-ref-9)
10. در رابطه با شمول این مواخذه نسبت به مواخذه بایع و مشتری و مقرّ بعدا سخن خواهیم گفت. [↑](#footnote-ref-10)
11. أقول: إنّ التفسير الذي توصّل إليه السيّد الخوئي للحديث في كلامه هذا و هو كون قوله رفع القلم بيانا للجانب السلبي لكون عمد الصبي خطأ و هو رفع الدية عن الصّبي يدعم الاستدلال بالحديث على المدّعى فقه العقود؛ ج، ص: 169 [↑](#footnote-ref-11)
12. بذل المال بإزاء المال ليس من العقوبة في شيء كماهو واضح، فلا يشمله الخبر كتاب البيع (للأراكي)؛ ج، ص: 209 [↑](#footnote-ref-12)
13. اشكال ما اين است كه اگر قرار باشد رفع مؤاخذه را اعم از مؤاخذه اخروى بدانيم و بگوييم شامل رفع مؤاخذه دنيوى نيز مىشود ولى نمىتوان دايرۀ آن را آنچنان وسيع قرار دهيم كه حتى شامل الزاماتى كه صبى بواسطۀ عقد و معاوضه براى خود قرار مىدهد نيز بشود و به بيان ديگر فرق است بين رفع مؤاخذۀ قصاص يا ديه از صبى با رفع الزامات ناشى از عقود معاوضى در مورد جنايات چون قصاص يا ديه واقعاً يك نحوه عقوبت و مؤاخذه بر صبى است مىتوانيم بگوئيم از صبى برداشته شده است ولى در مورد معامله، خصوصاً معاملهاى كه ولىّ صبى آن را به صلاح او مىداند و در آن معامله، صبى سود نيز نموده است. مثلًا در مقابل صد تومانى كه ازدست او رفته است، بيشتر از آن مقدار براى او تدارك شده است. نمىتوان گفت كه الزام صبى به پرداخت آن صد تومان نوعى مؤاخذه بر او است و به واسطۀ حديث رفع قلم آن را بر مىداريم. به خلاف مورد جنايات كه در مقابل قصاص و ديه، چيزى نصيب صبى نمىشود. و به عبارت ديگر: حديث رفع، امتنانى است و امتنان مخصوص مواردى است كه اگر رفع نباشد يك نحو تضييقى براى صبى باشد و در معاملاتى كه صبى انجام مىدهد هر چند يكى از عوضين از كيسۀ او مىرود ولى بلا عوض كه نيست بلكه عوض آن در ملكيت صبى وارد مىشود، صحت اين عقد و الزام صبى به ترتيب اثر صحت بر چنين عقدى، تضييقى بر صبى نيست تا رفع آن امتنانى بوده با حديث رفع صحت چنين عقدى را بر داريم. كتاب نكاح (زنجانى)؛ ج، ص: 3373 [↑](#footnote-ref-13)
14. لا يلزم أن يكون ذكره للارتباط المذكور، بل يكفي في الارتباط كونهما- أي كون عمده خطأً، و رفع القلم عنه حكمين لموضوع واحد، كما يقال: «الجنب لا يجوز له الدخول في المسجدين، و لا يجوز له مسّ الكتاب» و ذكر الجملة الثانية مصدّرة ب«قد» و إن أوهم كونها حاليّة مرتبطة بما قبلها نحو ارتباط، لكن يمكن أن تكون معطوفة لا حاليّة. كتاب البيع (للإمام الخميني)؛ ج، ص: 37 [↑](#footnote-ref-14)